

بررسی گفتمان‌های غالب در بحث جهانی شدن

غلامعباس توسلی*

چکیده

یکی از جدیدترین و در عین حال جدی‌ترین نظریه‌پردازی‌های که امروزه بر دیدگاه‌های کلان جامعه‌شناسی سایه افکنده است، بحث «جهانی شدن»^۱ است. این مفهوم که بیش از دو دهه از طرح آن نمی‌گذرد تا حدی به یکپارچه شدن جهانی، فشرده شدن ارتباطات جهانی و مفهوم دهکده جهانی که چند دهه قبل مک لوهان با تکیه بر گسترش وسائل ارتباط جمعی آن را مطرح کرده بود، رابطه نزدیک دارد. این مفهوم دارای ابعاد گوناگون و اثرات دراز مدت است؛ در سطح ملی و در مقیاس بین‌المللی، جهانی شدن تنها به قلمرو اقتصاد محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ساختاری در فرم‌اسیون‌های آینده جهانی شدن نقش اساسی و مهمی ایفا می‌کند.

در نوشته حاضر ضمن مرور تعاریف و اهداف عام این مفهوم، با توجه به گستردگی و زوایای گوناگون، چالش‌های مرتبط با آن، سعی شده است با ارجاع به نظرات دو جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز معروف، امانوئل والرشتاین و آنتونی گیدنز کلیت گفتمان‌های مختلف مطرح در این بحث بررسی و تحلیل گردد. بدیهی است اتخاذ موضع‌گیری مناسب در قبال این پدیده منوط به شناخت جنبه‌های گوناگون و چالش‌های مرتبط با تحولات چند دهه اخیر آن در مقیاس جهانی است.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، گفتمان، پلورالیسم، فرایند مدرنیزاسیون، تمایز، گفتگو، فرهنگ، تمدن.

* استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. / g_tavassoli @ yahoo. com

^۱ - Globalisation

مقدمه

«جهانی شدن» مفهومی است که تا حدی با مسئله یکپارچگی جهانی و «دهکده جهانی» از یکسو و با مقولات «مدرنیسم» و «پست مدرنیسم» از سوی دیگر در ارتباط است. امروزه گفتگو درباره «جهانی شدن»، جنبه‌ها و ابعاد گوناگون آن، چه در سطح ملی و چه در مقیاس جهانی رونق گرفته است و نقل محافل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است.

در معنای خاص، مفهوم «جهانی شدن» عمده‌ترین میراثی است که قرن بیست و یکم از آخرین دستاوردهای علوم اجتماعی در آخرین دهه قرن بیستم به ودیعت گرفته است. در واقع بحث جدی درباره این مفهوم، به خصوص از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ شروع شده، هر چند که در نیمه اول آن دهه نیز شاهد پیشرفت معناداری در این بحث هستیم (Rabertson, 1992, Inny, 1992). می‌توان گفت که در غالب لغت نامه‌های انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و آلمانی دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ اثری از اصطلاح جهانی شدن وجود ندارد. در تجربه ژاپنی، استفاده از این اصطلاح به دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد و در زبان آکادمیک چینی این لغت در دهه ۹۰ وارد شده است (Goran Therboron, 2000). در ایران نیز طی ده سال اخیر چنین مفهومی در سطح مطبوعات و سخنرانی‌ها مطرح شده، اما به درستی مورد بررسی قرار نگرفته است. حتی با رجوع به اندکس نقل قول‌های علوم اجتماعی^۱ می‌بینیم که تنها تعداد اندکی از رخدادهای مربوط به «جهانی شدن» در آن ثبت شده است، اما همین سند، توسعه و تعمیم این مفهوم را از سال ۱۹۹۲ به خوبی نشان می‌دهد، به ویژه که در اواخر دهه ۹۰ رواج و کاربرد مقوله «جهانی شدن» به حداکثر شدت و وسعت خود می‌رسد.

اگر دل‌مشغولی‌های علوم اجتماعی یکصد سال پیش از این را با عصر حاضر و رواج بحث جهانی شدن مقایسه کنیم، دو جایگزین مهم در حوزه مفاهیم مورد تاکید، قابل توجه است: نخست، مفهوم «جهانی شدن» یا «گلوبال»^۲ به جای مفهوم «عام و همگانی» یا «یونیورسال»^۳. دوم، جدائی «مکان»^۴ از «زمان»^۵ (گیدنز ۱۳۷۷: ۲۲-۲۳).

جامعه‌شناسان کلاسیک و انسان‌شناسان و اقتصاددانان (ماژرینالیست‌های نو) بیشتر بر مفهوم «عام‌گرایی»^۶ تاکید داشتند و از آن در زمینه‌های گوناگونی نظیر گروه‌های اجتماعی، روابط اجتماعی،

^۱ - The Social Sciences Citation Index

^۲ - Global

^۳ - Universal

^۴ - Space

^۵ - Time

^۶ - Universalism

ازدواج، دین، سرمایه‌داری، عقلانیت و بوروکراسی، و همچنین درباره منشأ مشترک، صور ابتدایی نهادها، تطور و معنای فعلی چنین پدیده‌هایی استفاده می‌کردند و بر کاربرد مفهوم «عام‌گرایی» در چنین زمینه‌هایی اصرار داشتند (Therborn, 2000: 149). برای روشن کردن تمایز میان دو مفهوم «عام» (یونیورسال) و «جهانی» (گلوبال) سه تفاوت عمده میان این دو مفهوم را یادآور می‌شویم. از آنجا که اندیشیدن با تکیه بر مقوله «جهانی شدن»، بدین معنی است که امر اجتماعی را در متن فضایی آن مطالعه کنیم، این موضوع دست کم، توجه به سه تفاوت این مقوله را با مفهوم کلاسیک «یونیورسال» ایجاب می‌کند: «تنوع‌پذیری»^۱، «پیوند برقرار کردن»^۲ و «ارتباط فیما بین»^۳ وقتی موضوعی را از منظر «جهانی» بررسی می‌کنیم، تا حد زیادی لازمه این امر، باز بودن به سمت تنوع و تکثر جهانی است. تنوع و تکثری که البته به معنای مدرج نمودن در یک سلسله مراتب و بیان مراحل مختلف تکاملی نیست. «تغییرپذیری» به نوبه خود مسئله «ارتباط» داشتن و پیوند مستمر با سراسر جهان را ایجاب می‌کند و بالاخره، علایق تجربی جدی نسبت به تنوع جهانی و پیوند با کشورها مستلزم اعتماد و ارتباطات نزدیک با بخش‌های مختلف جهان و دیدگاه‌های متفاوت آنهاست.

اگر به جامعه‌شناسی کلاسیک باز گردیم، متوجه می‌شویم که تمرکز اصلی کلاسیک‌ها بر تبیین میان جوامع مدرن و ماقبل مدرن، علم و فلسفه، همبستگی ارگانیک و مکانیک (دورکیم)، مکانیک و ارگانیک (تونیس)، سنت و عقلانیت و مجموعه تباین‌هایی از این قرار داشت. در حالیکه، امروزه پست مدرنیسم مفهوم «زمانی» مدرنیته را به چالش کشیده و در نتیجه، جهانی شدن به سمت گسترش «مکانی» و «فضایی» هدایت شده است. به یک معنا جهانی شدن را می‌توان پرواز مدرنیته در فضا تعبیر کرد (Therborn, 2000, 150). اگر بخواهیم از این مفهوم در پژوهش و تحقیقات استفاده کنیم، بهتر است مفهوم «جهانی شدن» را به صورت جمع به کار ببریم؛ زیرا اگر بخواهیم به انواع متفاوت فرایندهای اجتماعی که مناسبات و نهادهای اجتماعی را به صور مختلف تحت تاثیر خود قرار می‌دهد، پردازیم و آنها را به عنوان فرایندهایی که اشکال و معانی متفاوتی در نقاط مختلف جهان به خود می‌گیرند در نظر بگیریم باید از «جهانی شدن‌ها» سخن بگوییم. در حال حاضر، دست کم با چندین نوع گفتمان جهانی شدن سروکار داریم که هر کدام کمابیش خود مدار و منحصر به فرد است؛ به علاوه جهانی شدن را باید یک مفهوم بین رشته‌ای تلقی کرد. چرا که هر کدام از رشته‌های علمی از دیدگاه خاص خود به آن می‌پردازند.

^۱ - Variability

^۲ - Connections

^۳ - Intercommunication

«ایمانوئل والرشتاین» مفهوم «نظام جهانی» را در دهه ۱۹۷۰ مطرح کرد و در آن عصر، تئوری او اهمیت زیادی پیدا کرد. از دیدگاه جامعه‌شناسی «نظام جهانی» هر چند مفهومی جدید است، اما این جریان به مثابه یک واقعیت تاریخی، ۵۰۰ سال عمر دارد. به نظر والرشتاین، در واقع شکل‌گیری جهانی شدن در معنای نظام جهانی پنج قرن پیش اتفاق افتاده، اما آنچه تازگی دارد این است که ما هنوز در مرحله گذار، هستیم. به علاوه جهان امروز را با ارجاع به دو چهارچوب مرجع تاریخی متفاوت می‌توان تجزیه و تحلیل کرد (والرشتاین ۲۰۰۰: ۲۶۰). نخست، عصر میان سال‌های ۱۴۵۰ میلادی تا زمان حال و دوم، از ۱۹۴۵ تاکنون. مرجع دوم که خود دارای دو فاز الف (۱۹۶۷-۷۶) و ب (۱۹۷۶ تاکنون است) با سیکل اقتصادی دراز مدت «کندراتیف»^۱ تطبیق می‌کند. می‌توان توسعه اقتصادی و سیاسی ۵۰ سال اخیر را به آسانی در این چهارچوب قرار داد. اما دوران ۱۴۵۰ تاکنون در واقع سرگذشت دراز مدت شکل‌گیری و توسعه نظام سرمایه‌داری است که همراه با گرایش‌های سکولاریستی به نقطه بحرانی رسیده است. از دیدگاه «والرشتاین»، ساختار نظام جهانی کنونی به دلایل متعددی در حال بحران است و وارد نوعی هرج و مرج شده است که هنوز معلوم نیست به سمت چه نظامی تحول پیدا کرده و چه سرنوشتی در آینده پیدا خواهد کرد (همان). به نظر وی هر چند که گفته می‌شود «نظام جهانی» همه چیز را در معرض تغییر قرار داده و هیچکس در برابر قانون رقابت بازار جهانی یارای مقاومت ندارد، امکان استقلال فرهنگی بالقوه از میان رفته و پایداری و ثبات تمامی هویت‌ها به طور جدی زیر سوال رفته است و عده‌ای با آب و تاب از جهانی شدن همه چیز بحث می‌کنند، اما باید توجه داشت که این گفتمان رایج درباره عظمت جهانی شدن، ممکن است قرائت نادرستی از واقعیات جاری باشد (همان: ۲۵۰).

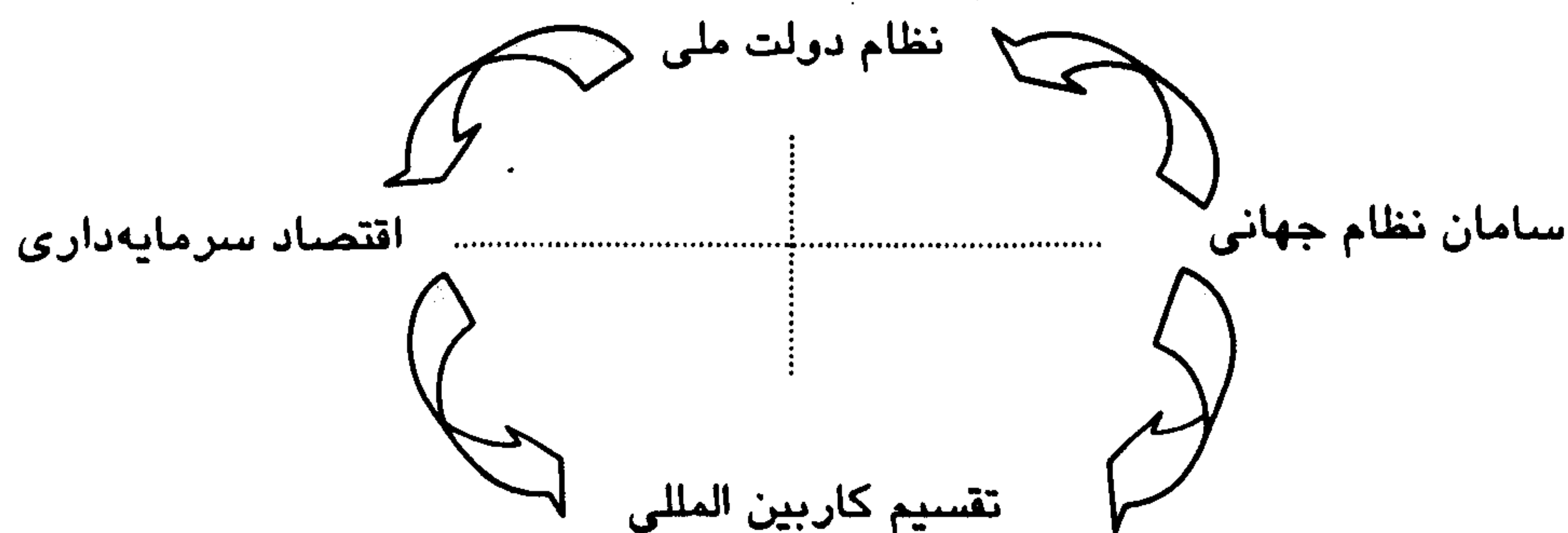
آنتونی گیدنز از سوی دیگر مقوله «جهانی شدن» را در جایی به معنای تشدید روابط اجتماعی جهانی، یکپارچگی جهانی و جای دیگر زیر عنوان «جهان رهاشده» یا «رهایی جهانی»^۲ آورده است (گیدنز ۱۳۷۹: ۱۴-۱۳-۱۲). و می‌گوید عنوان این کتاب بیانگر دقیق واقعیت جهان امروز است، در جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، امواج تحرک بشری به هر سویی گرایش دارد، بدون آنکه کسی بتواند خود را مسلط بر آن بداند. به نظر می‌رسد که ما در برابر جهانی قرار داریم که با شتاب در حال گذار است. شتابی که ممکن است، بسیار شکننده باشد. بر این اساس کنترل جهان، خارج از اراده انسان قرار گرفته به دنبال آن در حرکت است. به نظر گیدنز «جهانی شدن» با قدرت به پیش می‌رود و در حال شکل دادن دوباره زندگی ماست، اما با ریسک‌های فراوانی روبه‌رو است. از دیدگاه وی

^۱ - Kondratieff

^۲ - Runaway world

هرچند که منشا این فرایند، جهان غرب است و با سلطه آمریکایی آمیخته شده اما این به معنای غرب‌گرایی یک طرفه نیست؛ یعنی آمریکا نیز به همان اندازه که بر جهانی شدن تاثیر دارد، زیر نفوذ آن نیز هست (گیدنز ۱۳۷۳: ۹۳-۸۰). افزون بر آن، بر پدیده جهانی شدن دو نگرش حاکم است:

۱- نگرش کسانی که به این پدیده به دیده شک و تردید نگاه می‌کنند و آن را چیز تازه و جدیدی نمی‌دانند، و یا حتی آن را مضر و مخرب می‌پندارند. ۲- نگرش کسانی که آثار مثبت آن را برای کل جهان حیاتی و مهم می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند. در این رابطه که گیدنز علیرغم ایراداتی که به جهانی شدن وارد می‌داند، اما بیشتر جزء طرفداران میانه‌رو است. به باور او «جهانی شدن» یک تجربه جدید تاریخی و انسانی است و حتی حاوی تغییرات انقلابی است (گیدنز، ۱۳۷۹: ۲۸-۲۹). واقعیت این است که این پدیده از حد و مرز اقتصاد فراتر می‌رود و به فضاهاى سیاسى، تکنولوژیک و علمى و خاصه فرهنگى، چنگ می‌زند. به علاوه به نظر گیدنز چندین نظام مختلف با آن در تزاخم و رقابت قرار می‌گیرد، نظام‌های مورد نظر او در تصویر زیر منعکس شده است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۸۵):



پدیده جهانی شدن تحت تاثیر اختراعات شگرف در زمینه ارتباطات قرار دارد: اولین ماهواره در سال ۱۹۶۹ در مدار زمین قرار گرفت و در حال حاضر بیش از چند صد ماهواره در فضا قرار دارد که در واقع کار آنها به انتقال سریع اطلاعات خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تمامی ابعاد زندگی ما را در سراسر جهان تحت تاثیر خود قرار داده‌اند و بدین ترتیب عناصر فرهنگی جهانی وارد زندگی خصوصی و خانوادگی شده است (گیدنز، ۲۰۰۲). اما آثار منفی این روند را باید در نابسامانی جوامع فقیر و اقتصاد ضعیف آنها جستجو کرد. برخی بر این باورند که فرایند جهانی شدن، با شیوه‌های مخرب و غیرمسئولانه به نابودی محیط زیست و فساد آن سرعت بخشیده است. توجه گیدنز به این آثار منفی، تا بدانجاست که وی فرایند جهانی شدن را موجب تاراج ثروت‌های جوامع دیگر می‌داند و معتقد است که به جای اصطلاح «دهکده جهانی»^۱ بایستی عبارت «تاراج جهانی»^۲ را به کار برد. قدر مسلم این

^۱- Global village

^۲- Global pillage

است که این تاراج بر اثر سلطه یک حکومت یا کشور یا شرکت خاص نیست، بلکه در قدرت و توانایی‌های جوامع مختلف نهفته است. به هر حال امروزه جوامع قدرتمند نیز توانایی مقاومت و مخالفت با جریان جهانی شدن را ندارند. حتی اتحادیه اروپا یا آمریکا به تنهایی قادر نیستند، سیاستی مخالف با سیاست‌های «تجارت جهانی» اتخاذ کنند. «تجارت جهانی» را عده‌ای یک انقلاب در مبارزات جهان می‌دانند و هر نوع واکنش و تخطی از آن شدید خواهد بود. بنابراین دولت‌های قدرتمند نیز مجبورند از اصول آن تبعیت کنند.

گیدنز در مرحله‌ای از جهانی شدن به مفهومی اشاره می‌کند که آن را «استعمار معکوس» نام می‌نهد. براساس این مفهوم، «جهانی شدن» این فرصت را به کشورهای در حال رشد می‌دهد تا از منابع فنی و اطلاعاتی کشورهای پیشرفته استفاده کنند و در جهت رفع عقب ماندگی و ادغام خود در جهان امروز تلاش نمایند. از نظر گیدنز، ممکن است جهانی شدن برای بعضی از کشورها، زیان موقت را به همراه آورد، اما این حالت دائمی نیست (گیدنز: ۱۳۷۹). وی به تجربه مالزی در سال ۱۹۹۸ اشاره می‌کند که آن کشور با بحران مالی مواجه شد. سرمایه‌گذاران از طریق ارتباطات جهانی متوجه شدند که امکان سرمایه‌گذاری در جایی بهتر از مالزی وجود دارد و به همین خاطر سرمایه‌های خود را از آن کشور بیرون بردند. در این زمینه دولت مالزی وارد عمل شد و ورود و خروج ارز را کنترل کرد تا بتواند بر فرایند فرار سرمایه از آن کشور مسلط شود. ذیلاً عواقب و تهدیدات جهانی شدن از پنج زاویه مذکور، به طور جداگانه تشریح می‌شود که بحث درباره سه زاویه نخست مفصل‌تر خواهد بود.

الف - جهانی شدن در قلمرو اقتصاد رقابتی

امروزه رقابت اقتصادی در سطح جهان ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده است و یکی از عام‌ترین، قابل‌استنادترین و پویاترین گفتمان‌های «جهانی شدن» را تشکیل می‌دهد. تاکید اقتصاد رقابتی جهانی بر رقابت فشرده و پیامدهای آن در قلمرو صنعت، کارگران و دولت‌ها است. بنابر تاکید سازمان اقتصادی همکاری و توسعه، امروزه تقریباً همه کشورهای جهان می‌باید خود را با چالش‌های ساختاری با اقتصاد جهانی انطباق دهند و بر ظرفیت مفید اثرات فزاینده مبادله جهانی و تحرک اقتصادی تاکید کنند (O.E.C.D, 1997). در این مورد، یکی از صاحب‌نظران به نام «باب دایلان»^۱ اساسی‌ترین پیام جهانی شدن اقتصاد را در جمله زیر منعکس کرده است «در اقتصاد جهانی بهتر است هرچه زودتر شنا کردن را آغاز کنید وگرنه همچون یک تخته سنگ غرق می‌شوید» (Krugman, , 1996, Therborn, 2000: 151).

^۱ - Bob Dylans

«جهانی شدن» در قلمرو اقتصاد رقابتی، هر چند منحصر به این دیدگاه نمی‌شود، اما حکایت از پدیده‌ای اقتصادی می‌کند که پیوند و ارتباط بین المللی قدرتمندی را شامل می‌شود. جهانی شدن در این قلمرو به شرایط و موقعیتی ارجاع می‌شود که در آن به طور فزاینده‌ای شرکتهای بزرگ صنعتی و تجاری و همچنین نهادهای مالی به فعالیت‌ها و عملیات فراملی می‌پردازند. رشد فزاینده چنین کمپانی‌های مالی، صنعتی و تجاری، از یکسو به سمت افزایش گسترده‌تر نقش شرکتهای چند ملیتی، و از سوی دیگر به طرف کاهش نقش دولت‌های ملی پیش می‌رود. در جدول شماره ۱ مشخصات بیست شرکت چند ملیتی و میزان فروش و سود سالیانه آنها نشان داده شده است. البته در این مورد این نکته قابل ذکر است که در سال ۱۹۹۰، ۱۷ واحد از ۵۰ واحد بزرگترین صنایع برحسب میزان فروش، مرکز آنها در آمریکا بوده. در حالیکه در سال ۱۹۶۰، تعداد کارخانجات پایه در آمریکا ۴۲ واحد از مجموع ۵۰ واحد بوده است (Shaffer & Lamm, 1992: 265).

جدول ۱: مشخصات بیست فقره از بزرگترین واحدهای صنعتی و شرکتهای چند ملیتی

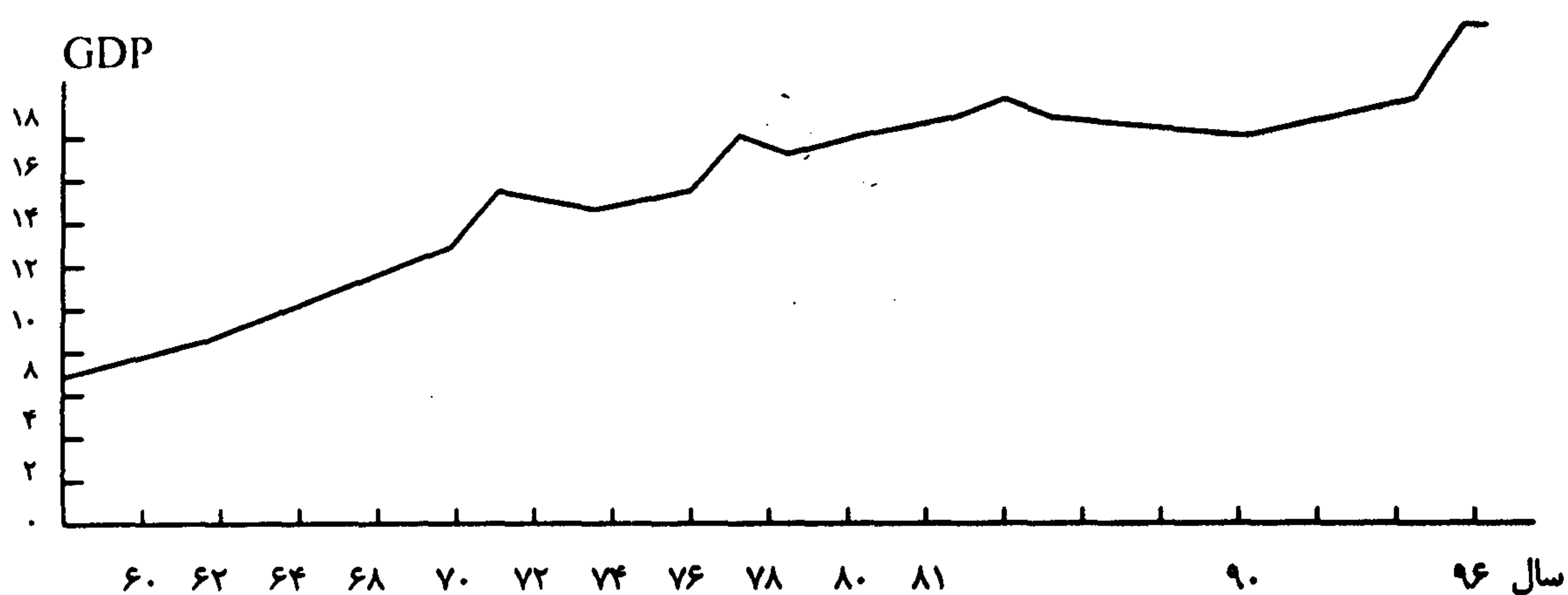
ردیف	کمپانی	مراکز اصلی	نوع صنعت	فروش سالیانه (میلیون دلار)	سود سالیانه (میلیون دلار)
۱	جنرال موتور	دetroit	موتور اتومبیل	۱۳۷/۰	۴/۲۲۴
۲	فورد موتور	دیربودن (Dearborn)	موتور اتومبیل	۹۶/۹	۳/۸۳۵
۳	اکسون (Exxon)	نیویورک	تصفیه نفت	۸۶/۷	۳/۵۱۰
۴	رویال دچ (گروه شل)	لاسه، لندن	تصفیه نفت	۸۵/۵	۶/۴۸۲
۵	شرکت بین المللی ماشین	آرموند	کامپیوتر	۶۳/۴	۳/۷۵۸
۶	موتور تویوتا	تویوتاسیتی (ژاپن)	موتور اتومبیل	۶۰/۴	۲/۶۳۱
۷	جنرال الکتریک	فیر فیلد (کن)	الکترونیک	۵۵/۳	۳/۹۳۹
۸	موویل	N.Y	تصفیه نفت	۵۱/۰	۱/۸۰۹
۹	هیتاچی	توکیو	الکترونیک	۵۰/۹	۱/۴۴۷
۱۰	بریتیش پترلیوم	لندن	تصفیه نفت	۴۹/۵	۳/۴۹۹
۱۱	IRI	م	فلزات	۴۹/۱	۱/۷۷۸
۱۲	ماتسوشیتا	ازاکا	الکترونیک	۴۳/۱	۱/۶۶۴
۱۳	دیملر بنز	اشتوتگارت	موتور اتومبیل	۴۰/۶	۳/۵۸۵
۱۴	فیلیپ موریس	N.Y	غذا - دخانیات	۳۹/۱	۲/۹۴۶
۱۵	فیات	تورین	موتور اتومبیل	۳۶/۷	۲/۴۱۰
۱۶	کریسلر	هایلند پارک	موتور اتومبیل	۳۶/۲	۳/۵۹
۱۷	نيسان	توکیو	موتور اتومبیل	۳۶/۱	۸۹۰
۱۸	E.J.DU.Pont de Nemours	لندن	غذا	۳۵/۳	۱/۷۳۰
۱۹	Nemours	ویلمینگتن Del	شیمیایی	۳۵/۲	۳/۴۸۸
۲۰	سامسونگ	کره جنوبی	الکترونیک	۳۵/۲	۵۱۵

در مورد کاهش و حتی حذف نقش دولت‌ها (یا حکومت‌های محلی) که با جهت‌گیری به سمت خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی همراه است (و کاهش خدمات دولتی را نیز شامل می‌شود) شاید بتوان گفت که جهانی شدن در یک مقیاس دقیقاً اقتصادی، مخصوصاً تحول مضاعفی را به خود می‌بیند: نخست، به دلیل کاهش میزان گمرکات (که تا قبل از آن به این سطح نرسیده بود) و عدم وجود موانع گمرکی و برداشتن مقررات و مرزها، حجم تجارت بین‌المللی و به خصوص تجارت خارجی کشورهای غربی، خیلی سریع‌تر از رشد تولیدات افزایش پیدا کرده و موجب افزایش نسبی مبادلات (در مقایسه با تولیدات داخلی) شده است.

دوم آنکه، به سبب کاهش سطح بی‌اعتمادی نسبت به کمپانی‌های خارجی و آزادسازی حرکت سرمایه در سطح جهان، ما شاهد رشد بسیار سریع جریان بازار بورس در سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی هستیم که متضمن افزایش عدد مطلق و نسبی شرکت‌های چند ملیتی، به خصوص کمپانی‌های صنعتی و حتی مالی و بازرگانی است (Bairoch, 2000:200).

تحول دوم، به احتمال بسیار زیاد انعکاس‌های پرمعناتری از تحول تجارت بین‌المللی داشته است. به علاوه اگر کشورهای توسعه یافته غربی را به عنوان یک گروه در نظر بگیریم، اهمیت حجم بورس در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نسبت به GDP بسیار سریع‌تر از میزان صادرات رشد داشته است (به ترتیب بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ و ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶، از ۵/۴ درصد به ۰/۶ درصد در سال).

نمودار شماره ۱ روشن‌گر این مطلب است. توضیح اینکه، این نسبت از ۱۰/۸ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۱۴/۶ درصد در سال ۱۹۷۴ و ۱۶/۷ درصد در سال ۱۹۷۷ افزایش یافته است.



نمودار شماره ۱ - تحول صادرات کشورهای در حال توسعه به درصد GDP (199:2000.Bairoch.p)

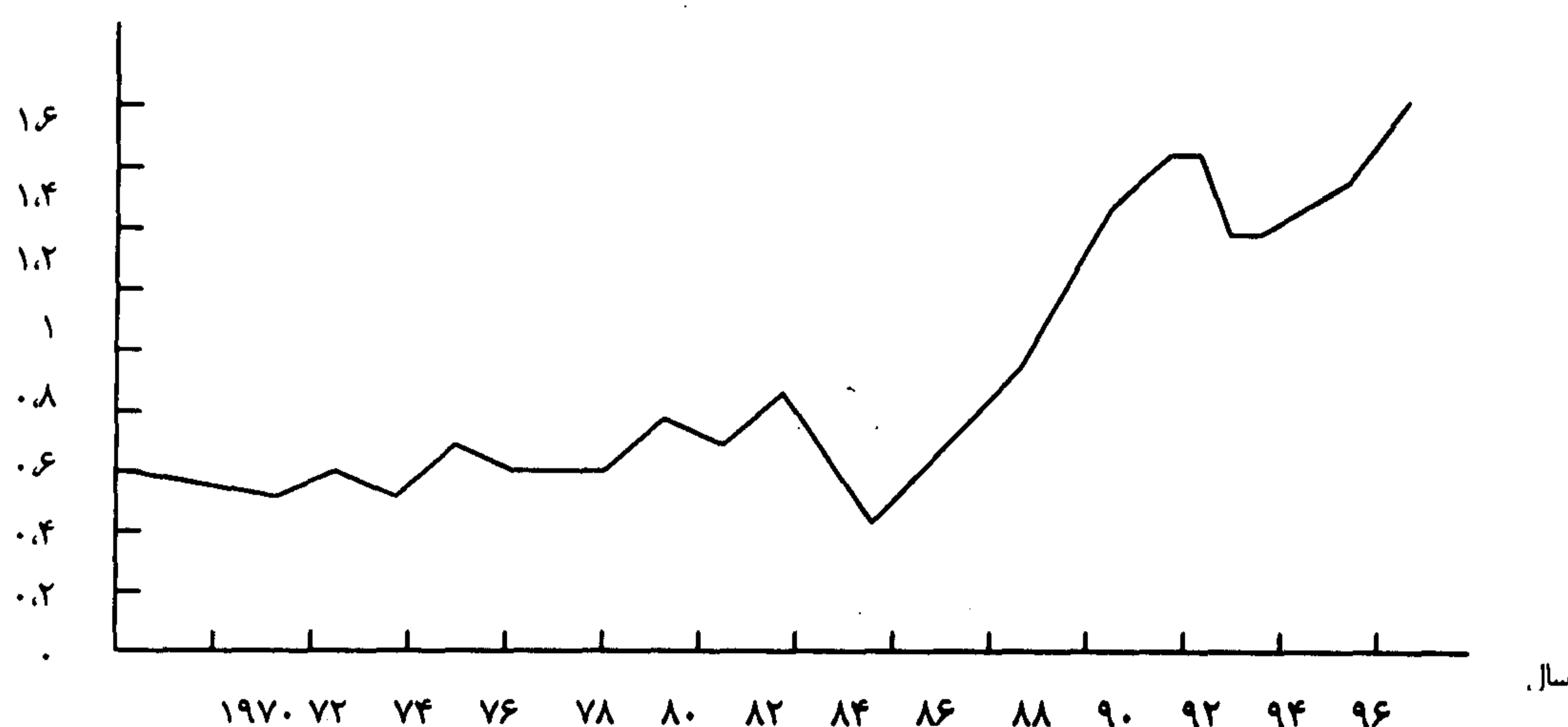
در مورد تجارت خارجی، هرچند ملاحظات فراوان و زیر و بم‌هایی وجود دارد، اما جدول زیر می‌تواند از نشانی از تحول و رشد سریع آن باشد.

جدول ۲- صادرات کالا از کشورهای پیشرفته
(برحسب درصد G.D.P و بنا به قیمت جاری متوسط و رند شده)

سال	کشورهای توسعه یافته غربی	آمریکای شمالی (ایالات متحده)	اروپای غربی	اتحادیه اروپا	ژاپن
۱۹۵۰	۸/۰	۳/۸	۱۳/۴	۱۳	۶/۸
۱۹۶۰	۸/۶	۳/۸	۱۴/۸	۱۴/۳	۸/۹
۱۹۷۰	۱۰/۲	۱/۴	۱۷/۳	۱۶/۷	۹/۷
۱۹۷۵	۱۴/۱	۶/۶	۲۱/۰	۲۰/۹	۱۱/۰
۱۹۸۰	۱۵/۳	۷/۷	۲۲/۲	۲۲/۰	۱۱/۸
۱۹۹۰	۱۴/۸	۶/۸	۲۲/۶	۲۲/۲	۹/۶
۱۹۹۵	۱۵/۱	۸/۱	۲۴/۰	۲۳/۵	۸/۷
۱۹۹۷	۱۶/۵	۸/۸	۲۶/۰	۲۵/۵	۱۰

منبع: همان منبع، صفحه ۲۰۱

بنابر اطلاعات جدول فوق، می‌توان گفت که رشد سریع و مستمر صادرات اروپای غربی نسبت به تولید خام داخلی و ثبات نسبی و محدودیت تحول صادرات ژاپن، قابل ملاحظه است. به علاوه در زمینه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم بین‌المللی، حرکت و جریان سرمایه‌گذاری خارجی و بورس سرمایه‌گذاری مستقیم نیز نشان‌دهنده رشد سریع این شاخص‌ها در سطح بین‌المللی است. این روند، به خصوص از ۱۹۸۴ رشد فزاینده‌ای داشته و در دهه ۹۰ به حداکثر خود رسیده است. نمودار ۲ بیانگر این مطلب است.



نمودار ۲ - رشد سرمایه‌گذاری مستقیم کشورهای پیشرفته صنعتی (برحسب درصد GDP)

(Source: Bairoch, 2000: 204)

بعضی از صاحب‌نظران بر این باورند که در زمینه جهانی شدن اقتصاد، ما در مرحله گذر از «اقتصاد جهانی»^۱ به سمت «جهانی شدن اقتصاد»^۲ هستیم. یعنی یک جابجایی عصری (و نه یک گسست یا عدم استمرار) را در تاریخ سرمایه‌گذاری جهانی شاهدیم. به عبارت دیگر نظام سرمایه‌داری جهانی، در آغاز با توسعه اقتصاد ملی و یا چرخش تراکم سرمایه‌هایی که از طریق تجارت و داد و ستد و جریان حرکت سرمایه در یک بازار بین‌المللی بهم پیوسته با یکدیگر مرتبط بودند، شناخته می‌شد که این وجه «اقتصاد جهانی» نامیده می‌شود. در چنان شرایطی، وجوه مختلف تولید و اشکال اجتماعی متفاوتی در یک فرماسیون اجتماعی کلی مفصل‌بندی شده بود و یک «نظام جهانی» را به وجود آورده بود. در این نظام جهانی، دولت‌های ملی (دولت - ملت‌ها) میانجی مرزهای جهانی بودند که اشکال مختلف تولید آن را به هم پیوند می‌داد. اما از دهه‌های اخیر، فرایند تولید به صورت فزاینده‌ای حالت فراملی پیدا کرده و نظام تولید ملی، که به عنوان چرخه تراکم سرمایه شناخته می‌شد، در هم شکسته شده و به صورت چرخه‌های جهانی که از لحاظ کارکردی در یکدیگر ادغام می‌شوند، درآمد است (Robinson, 2001: 2). اما هنوز هم عده‌ای معتقدند که این مفهوم از «جهانی شدن» مبالغه‌آمیز و حتی توهم‌آمیز است و دوران کنونی، صرفاً تشدید کمی گرایش‌های تاریخی قبلی است و نه آغاز یک دوران جدید که به لحاظ کیفی متفاوت با دوران قبلی باشد. اما این قبیل استدلال‌ها بین گسترش مبادلات تجاری جهانی و جریان سرمایه‌های مالی به آن سوی مرزها که نشانگر «بین‌المللی شدن سرمایه» است. از یکسو و جهانی شدن فی نفسه فرایند تولید که معرف «فراملیتی شدن» است، تمایز قائل نمی‌شوند. در دوران قبلی، طبقه سرمایه‌دار ملی، زنجیره تولید ملی را سازمان می‌داد و در درون مرزهای شناخته شده خود به تولید کالا می‌پرداخت، در حالی که نوع ادغام کنونی، در برگیرنده فراملیتی شدن تولید کالاها و خدمات است (Robinson, 2001: 2).

لازمه جهانی شدن تولید، تجزیه و عدم تمرکز مجتمع‌های تولیدی و زنجیره‌ای و وحدت بخش‌های مختلف این زنجیره‌های پراکنده به صورت کارکردی بود، که این به معنای فراملیتی شدن تولید و غیرمتمرکز شدن فرایندهای تولیدات در سطح جهانی است. فراملی شدن تولید، نه فقط پراکنش فعالیت‌های متکی بر سرمایه فراملی (TNC) را موجب شد، بلکه باعث تجدید سازمان، تقسیمات بخشی فرایندهای جهانی شدن و ساختار اجتماعی و تاکید بر مرکزیت چرخه سرمایه در سطح جهانی شد.

^۱ World Economy

^۲ Global Economy

به اعتقاد «ویلیام روبینسون 30:2001b»، «جهانی شدن» دنیا را در شیوه تولید واحدی متحد کرده و یک نظام واحد جهانی به وجود آورده است و با ادغام ارگانیک کشورها و نواحی مختلف، به صورت یک اقتصاد جهانی واحد درآمده است. به طور خلاصه، می‌توان گفت که سرمایه‌داری جهانی در شرایط کنونی، مجموعه‌ای از اقتصاد ملی نیست، بلکه یک اقتصاد فرابخشی است که با ادغام اقتصادهای ملی شکل گرفته است و از طریق مبادلات کالاهای مشابه در سراسر جهان، جوهره‌ای مستقل یافته است.

گذار به عصر اقتصاد جهانی در بر گیرنده عناصری از استمرار از یک سو و گسست‌هایی در تحولات در حال تکوین سرمایه‌داری جهانی از سوی دیگر است. جهانی شدن برگرفته از یک منطق جدید نیست، بلکه همان منطق تراکم سرمایه در مقیاس جهانی است. جهانی شدن عبارت از علائم و نشانه‌های تراکمی پخش تولیدات سرمایه‌داری طی قرون متمادی در گوشه و کنار جهان و جدا شدن از مراحل روابط ماقبل سرمایه‌داری است. نظام سرمایه‌داری در مراحل اولیه خود در پهنا و ژرفا گسترش یافت و این گسترش در مرحله جهانی شدن به حد نهایی خود رسیده است، بدین‌گونه که اکنون دیگر هیچ کشور یا منطقه‌ای خارج از حوزه نفوذ این نظام وجود ندارد. در زمان حاضر، شاهد گسترش عمیق و قابل ملاحظه نظام سرمایه‌داری هستیم و روابط تولید سرمایه‌داری کاملاً جای بقایای روابط ماقبل سرمایه‌داری یا غیرسرمایه‌داری را می‌گیرد. سرمایه‌داری جهانی تمامی ساختارهای غیر بازار آزاد جهانی را که در گذشته محدوده‌ای برای تراکم سرمایه ایجاد می‌کرد، از هم می‌درد و روابط سرمایه‌داری به تمامی فضاهای فعالیت بشری اعم از عرصه‌هایی عمومی که دولت آنها را اداره می‌کند، واحدهای اقتصاد مولد، زیرساخت‌ها و تاسیسات و بهداشت و نظام‌های آموزشی و نیروهای نظامی و انتظامی و نیز عرصه‌های خصوصی مرتبط به اجتماع محلی و خانواده و اقتصاد خانواده نفوذ می‌کند. سرمایه‌داری جهانی، بساط همه این تاسیسات و عرصه‌های را به هم می‌ریزد و عرصه‌های غیر از بازار رقابتی آزاد را نیز به صحنه مبادلات کالایی خود تبدیل می‌کند. سرمایه‌داری جهانی، در همه زوایای زندگی اجتماعی در سراسر جهان نفوذ می‌کند و آنها را به «کالا» تبدیل می‌کند، بدین‌گونه است که برخی آن را «جهانی شدن سرمایه‌داری» نام نهاده‌اند.

نوع جدیدی از منطق و نهادمندی فراملیتی، به جای دولت ملی در حال شکل‌گیری است و این امر ایجاب می‌کند که روابط بین‌المللی و فرایند روابط فراملیتی جابجا شود.

ب - جهانی شدن و طبقات اجتماعی

اگر از همین دیدگاه فرایند شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری فراملیتی به مسئله فرماسیون طبقات اجتماعی بنگریم و همراه با برخی صاحب‌نظران، این شکل‌گیری را همگام با ادغام فراملی شدن سرمایه در ساختارهای ملی جستجو کنیم، نتیجه آن می‌شود که بخشی شدن و تمرکززدایی از چرخه‌های تراکم، شکل‌گیری فرماسیونی طبقاتی را به ما نشان می‌دهد که به تدریج از وابستگی آن به سرزمین معین و مقررات حقوقی و سیاسی دولت ملی کاسته می‌شود (sklair, 2001:1). از آنجا که در نظام سرمایه‌داری جهانی اقتصاد ملی می‌باید نوسازی شود و در نهایت از اقتصاد جهانی پیروی کند، فعالیت‌های جدید متصل به چرخه‌های جهانی شده تراکم سرمایه‌ها، به تدریج سلطه پیدا می‌کند. بدین‌گونه است که طبقات و گروه‌های اجتماعی دوره پیش از جهانی شدن مانند کشاورزان، صنعت‌کاران جزء و بورژوازی محلی که به سرمایه‌داری ملی و بازار داخلی وابسته هستند، ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردند و جایی برای ادغام در حرکت جهانی پیدا نمی‌کنند. در عوض گروه‌های جدیدی که وابسته به اقتصاد جهانی هستند سر بر می‌آورند و چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی مسلط می‌گردند.

بدین‌گونه، صورت‌بندی طبقات در سطح جهانی به تدریج در فرایند فراملیتی ادغام و جایگزین می‌شوند و به صورت طبقات جهانی در می‌آیند که هر چند رشد ارگانیک آنها در دوران دولت - ملت‌ها اتفاق افتاده، اما اکنون با ادغام در طبقات ملی سایر کشورها، فرایند فراملیتی را تجربه می‌کنند. شکل‌گیری جهانی طبقه، متضمن تقسیم سریع جهان به طبقه بورژوازی فراملی (جهانی شده) و یک پرولتاریای جهانی است که این امر، تغییراتی را در روابط میان طبقات مسلط و تحت سلطه به همراه می‌آورد و خواه ناخواه بر سیاست‌های جهانی و پیامدهای ناشی از آن تاثیر می‌گذارد. برحسب این استدلال، از آنجا که چرخه کامل سرمایه (M-c-p-c-m) به صورت فراملی در می‌آید، طبقات اجتماعی نیز به همین نحو شکل فراملی پیدا می‌کنند. به علاوه در طی این روند، دولت‌ها و فرآیندهای سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی نیز دچار دگرگونی می‌شوند و این چرخه جدید فراملی، محوری برای شکل‌گیری طبقات اجتماعی در مقیاس جهانی می‌شود. در واقع، فراملیتی شدن چرخه‌های سرمایه موجب فراملی شدن سرمایه دار و کارگر می‌شود و روابط «سرمایه - کار» که در چرخه سرمایه داخلی ساخت پیدا کرده بود، به صورت رابطه طبقات در سطح جهانی در می‌آید و در درون چرخه جدید سرمایه فراملی جای می‌گیرد (Robinson and Harris , 2000).

هر چند بسیاری از صاحب نظران، در مورد «طبقه بین‌المللی سرمایه‌داری» بحث و اظهار نظر کرده‌اند، اما اغلب آنها وجود یک بورژوازی ملی را که به لحاظ خارجی با طبقات دیگر در مقیاس بین‌المللی هم‌گرایی و همسویی دارد تایید کرده‌اند این امر از طریق بین‌المللی شدن سرمایه و رشد همزمان جامعه مدنی با آن، حاصل می‌شود. برخی از صاحب نظران، این صورت‌بندی و شکل‌گیری طبقات حاکم جهانی را به عنوان نوعی تبانی بین‌المللی بورژوازی ملی و متحدان بین‌المللی آنها تلقی می‌کنند. بر حسب نظر «اسکلرز» در این مورد، دیدگاه قدیمی بین‌المللی شدن به صورت بلوک‌های سرمایه‌داری در حال رقابت، به طور کامل تغییر یافته است تا خود را با تبانی تازه عصر جهانی شدن سازگار کند (Sklairs, 2001). در مقابل، برخی دیگر، از جمله روبینسون معتقدند که جهانی شدن شرایط مادی لازم را برای ظهور آن نوع بورژوازی فراهم می‌کند که مؤلفه‌های آن دیگر در سطح ملی قابل ذکر نیست. در فرآیند شکل‌گیری روابط بین‌المللی است که طبقات مسلط به صورتی درمی‌آیند که در یک فضای فراملی، کارکرد طبقه‌ای پیدا می‌کنند. چنین گروه‌هایی نه از جهت ترکیب ارگانیک، نه شرایط عینی و نه ترکیب ذهنی، دیگر به دولت - ملت وابستگی نخواهد داشت. به دنبال این جریانات، مرکزیت دولت - ملت فرو می‌پاشد و یک دستگاه دولتی فراملی شکل می‌گیرد (Robinson, 2001:9).

همچنانکه در نمودار مربوط ملاحظه می‌شود، رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی توسط شرکت‌های فراملیتی در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ بسیار محدود و در سطحی پائین است (در حدود ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار). هر چند این رشد طی سال‌های میانی دهه ۷۰ تا ۱۹۸۴ افزایشی جزئی می‌یابد، اما از حدود یک هزار میلیارد دلار تجاوز نمی‌کند. اما از اوایل و به خصوص اواسط دهه ۱۹۹۰ است که سرمایه‌گذاری‌های فراملی به معنای واقعی خود صحنه جهان را درمی‌نوردد و میزان آن طی پنج سال، به تدریج از یک هزار میلیارد دلار به بالاتر از پنج هزار میلیارد دلار می‌رسد و این نکته، یک شاخص بدیع در حرکت جهانی شدن محسوب می‌شود.

بر حسب نظر روبینسون، امروزه شاهد ظهور تدریجی یک طبقه سرمایه‌دار فراملیتی (T.C.C) هستیم که معرف بخشی از بورژوازی جهانی و در واقع معرف سرمایه‌های فراملیتی است. این نکته به معنای ظهور و جایگزینی صاحبان وسایل تولید در سطح جهانی در قالب شرکت‌های فراملیتی (T.N.C) و سازمان‌ها و نهادهای مالی خصوصی است. پراکنش شرکت‌های فراملیتی، رشد سریع سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، بسط و گسترش فعالیت‌ها در وراء مرزهای ملی، ظهور نظام مالی

جهانی و اتصال فزاینده پایگاه‌ها به درون ساختارهای شرکت‌های جهانی، نمونه برخی از شاخص‌ها هستند که ادغام سرمایه‌داری را در مقیاسی فراملیتی نشان می‌دهد (Robinson, 2001).

این تغییرات ساختاری در اقتصاد جهانی و به طور اخص فراملی شدن سرمایه بنیان‌ها مادی ظهور طبقه سرمایه‌دار فراملی (T.C.C) را فراهم می‌کند و این طبقه از طریق ابزار مالکیت و کنترل سرمایه‌های فراملیتی در ساختار طبقاتی جهانی ادغام می‌شود. اعضای این طبقه صاحبان عمده منابع جهانی و یا اگر بخواهیم عبارت مارکس را به کار ببریم همان صاحبان نظام تولید هستند. در مقیاس «عاملیت اجتماعی»^۱ نیز می‌توان گفت که طبقه سرمایه‌دار فراملی، به نوعی خودآگاهی طبقاتی می‌رسد و نسبت به شرایط فراملیتی بودن خود، آگاهی یافته و به دنبال پروژه طبقاتی خود یعنی توسعه سرمایه‌داری جهانی است که این امر در تصمیم‌گیری‌ها و ظهور دولت‌های فراملیتی تحت لوای این بخش تجلی پیدا می‌کند. همچنین، در فرآیند صورت بندی طبقاتی فراملی، طبقه کارگر (پرولتاریا) جهانی نیز شکل می‌گیرد و وجود یک طبقه کارگر فراملیتی، به تدریج و به صورت روز افزونی واقعیت پیدا می‌کند که البته «طبقه‌ای در خود» و نه «برای خود» است و علت این امر را باید در استمرار وجود دولت و رشد ناخواسته‌ای جستجو کرد که جای بحث آن در اینجا نیست، اما این نکته قابل یادآوری است که این طبقه، به تدریج از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» نزدیک می‌شود (Robinson, 2001:6-7).

بنابر نظر مذکور، تمرکززدایی تولید در مقیاس جهانی همراه با تمرکزگرایی هدایت و کنترل اقتصاد جهانی صورت می‌گیرد. یک بازنگری درباره نهاد دولت بر آن است که دولت بیش از گروه‌های اجتماعی و طبقات به عنوان کنشگر تاریخی در هدایت، کنترل و اعمال قدرت در نظام جهانی عمل می‌کند، اما فرماندهی و کنترل اقتصاد جهانی نه در درون دولت و دولت ملی، بلکه در بطن نظام سرمایه فراملی تمرکز می‌یابد. در واقع، قدرت در نظام جهانی در طبقه سرمایه‌داری فراملیتی به همراه متحدان فراملیتی آن که گروه‌ها و اقشار اجتماعی معینی را تشکیل می‌دهند متمرکز است؛ متحدانی مانند دولت که به صورت فراملیتی جهت‌گیری می‌کنند و نیز کارگزاران و کادرهای دولتی یا خصوصی نهادهای فوق ملی مانند «بانک جهانی»، «سازمان تجارت جهانی»، «کمیسیون سه جانبه»، «بازار اقتصاد جهانی» و غیره.

از سوی دیگر، می‌بایست در کشورهای مختلف به قشر نخبگان با گرایش فراملی که از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به کسب قدرت هجوم آورده‌اند نیز اشاره کرد. این نخبگان در موضع و جایگاه‌های بالای تصمیم‌گیری‌های دولتی و پست‌های وزارتخانه‌های کلیدی، به خصوص در مراکز نظیر بانک

^۱ - Social agency

مرکزی، وزارتخانه‌های دارائی و امور خارجه و سایر بخش‌های حکومتی، کشورها را به اقتصاد جهانی متصل می‌کنند. این گروه‌ها، دستگاه‌های تصمیم گیرنده ملی را برای پیشبرد جهانی شدن مورد استفاده قرار می‌دهند تا اقتصادی را که بر بنیان‌های تئوری کینز استوار است بازسازی کنند و طرح‌های رفاهی و توسعه‌ای را به سامان برسانند. آنها در جستجوی بازارهای آزاد جهانی (از جمله براساس مدل «نئولیبرال») و تحقق پروژه‌های اقتصادی مورد قبول سازمان‌های جهانی هستند: سازمان‌هایی مانند «توافق تجارت آمریکای شمالی (NAFTA)»، «سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام» (APEC)، «اتحادیه اروپا» و در مراحل پیشرفته‌تر، یک نهاد زیربنایی فوق ملی در اقتصاد جهانی نظیر «سازمان تجارت جهانی» را به وجود آورده است.

بدین گونه، می‌توان گفت که «طبقه سرمایه‌دار فراملی» (T.C.C) یک طبقه جهانی حاکم و گرداننده است، چرا که اهرم‌های یک دستگاه فراملیتی شبه دولت را که در حال ظهور است در اختیار دارد و تصمیماتی جهانی اتخاذ می‌کند. این طبقه در حال ساختن یک بلوک تاریخی جدید سرمایه داری جهانی است، بلوک جدید هژمونیک که دارای نیروهای اقتصادی و سیاسی متنوعی است که به صورت یک بخش مسلط طبقه حاکم در دنیا درآمده و چه در کشورهای توسعه یافته شمال و چه در کشورهای جنوب وارد عمل شده‌اند. سیاست‌ها و برنامه‌های این بلوک جدید حاکم تحت تاثیر شرایطی است که ساختار جهانی تراکم سرمایه و تولید ایجاد کرده است. این بلوک تاریخی، مرکب از شرکت‌های فراملیتی، سازمان‌های مالی جهانی، نخبگان و برنامه‌ریزان اقتصادی فراملی، نیروهای عمده در احزاب سیاسی مسلط، سازمان‌های وسایل ارتباط جمعی، نخبگان تکنوکرات و مدیران دولتی در شمال و جنوب هستند.

ج - تمرکزگرایی دولت و ظهور دستگاه دولت فراملی

تصوری که از جهانی شدن وجود دارد، در بسیاری از موارد مبتنی بر این مفهوم است که فرایند جهانی شدن به شکل فزاینده‌ای مرزهای ملی را می‌فرساید. در واقع این یک مفهوم محوری در بحث جهانی شدن است، چرا که جهانی شدن حفظ استقلال سیاسی، اقتصادی و ساختارهای اجتماعی را برای یک کشور منفرد، دشوار و حتی غیرممکن ساخته است. برخی صاحب‌نظران، تمایل به قبول استمرار مرکزیت دولت ملی را مورد انتقاد قرار داده‌اند و این تمایل را به عنوان یکی از پارادایم‌های پانبرجای و جوه تحقیقات کلان اجتماعی رد می‌کنند و برخی دیگر آن را دولت - ملت مرکزی لقب داده‌اند. در این رهیافت، ملت‌ها به صورت واحدهایی غیر مستمر در درون نظام وسیع‌تر (نظام جهان یا نظام بین‌المللی) که مشخصه اصلی آن روابط با این واحدهاست، دیده می‌شود.

در بسیاری از تحقیقات اخیر در باب مسئله جهانی شدن نیز فرآیند اقتصاد جهانی سازی را در چارچوب نظام دولت - ملت و عاملیت طبقات و گروه‌های ملی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. اما چنین برداشتی درک ما را نسبت به پویایی‌های فرآیند «جهانی شدن» دچار اختلال می‌کند. به عقیده برخی از صاحب نظران، از این پس دولت - ملت واحد ویژه تجزیه و تحلیل نیست، چرا که دیگر در برگیرنده تمامی فرایندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلف که در علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرند نیست (البته شاید، دولت قبلاً همچنین نبوده است). یعنی آنکه در واقع، ساختارهای نوین جهانی بر روی هم انباشته می‌شوند و ساختارهای تراکمی اجتماعی و ملی موجود را متحول می‌سازند.

هرچند بحث در مسئله جهانی شدن به صورت فزاینده‌ای بر گرد محور رابطه میان دولت - ملت و اقتصاد جهانی متمرکز شده است، اما موضوع رابطه جهانی شدن و دولت ملی از قالب بحث خارج شده است. در صورتی که دولت ملی را این‌گونه در نظر بگیریم که محوریت و اولویت خود را در روابط بین‌المللی و توسعه جهانی حفظ کرده باشد و منطق جداگانه‌ای برای جهانی شدن و اقتصاد دولت ملی، لحاظ کنیم و با اصل قرار دادن این دوگانگی، دولت را واجد نقش سیاسی و هدفی ملی بدانیم؛ چنین ساختاری از دولت، در اصل روند جهانی شدن اهمیت و تأثیری نخواهد داشت. اساساً، خلط مفاهیم «دولت - ملت» و «دولت» مبتنی بر یک برداشت «وبری» از دولت است که نیاز به شرح زیادی دارد. اما این نکته را می‌توان ذکر کرد که دولت از نظر وبر، شبکه‌ای از امور و نهادهایی است که اعمال اقتدار می‌کند. بنابراین برداشت، دولت: «واحدی با حق انحصاری اعمال فشار مشروع در یک کشور و یا سرزمین معین» است. در مفهوم وبر، دولت‌ها بر حسب تعریف، نهادهایی سرزمینی هستند، در حالی که دولت فراملی را نمی‌توان در دراز مدت با اصطلاح «دولت - ملت» تعریف کرد. چرا که «دولت - ملت» با «بازار» در تقابل شدیدی قرار دارد و در نتیجه، جهانی شدن فراگیرنده عرصه اقتصادی است، در حالی که ممکن است حوزه سیاسی همواره به صورت نظام دولت ملی، بدون تغییر باقی بماند.

گفتمان جهانی شدن که بر محور ظهور دستگاه دولت فراملی است، گاهی جنبه ایدئولوژیک پیدا می‌کند که نه در پی کاهش تضادها بلکه در پی دامن زدن به آنهاست. عنوان این گفتمان را می‌توان «میزان توانایی (یا ناتوانی) دولت‌ها در برابر اقتصاد جهانی» دانست. همان‌گونه که دیدیم، طرح‌کنندگان این گفتمان بحث و جدل‌هایی را بر گرد پرسش‌هایی در مورد ضعف دولت‌ها در تسلط و کنترل حرکات نظام گسیخته جهانی مطرح می‌سازند و برآنند که با گسترش جهانی شدن به پایان عمر دولت

- ملت‌ها نزدیک می‌شویم. این در حالی است که عده‌ای دیگر، توسعه ملی را همچنان و هر چند به صورتی متفاوت از قبل عامل تعیین کننده اقتصاد جهانی می‌دانند (Therbon, 2000:166-169).

د - فرهنگ جهانی

چهارمین گفتمان جهانی شدن، عنوان فرهنگی دارد و از زاویه متفاوتی به این مسئله می‌نگرد. در اینجا اشاره‌ای کوتاه به این گفتمان می‌کنیم که بر گرد محور امواج فرهنگی فراملی و جهانی دور می‌زند. بحث جهانی شدن از این زاویه، بر مسئله ارتباطات جهانی و امواج ماهواره‌ای و توسعه جهانی اینترنت، و اثرات چنین پدیده‌هایی بر نمادها، تصورات اجتماعی، رفتارهای فرهنگی و آداب و رسوم و سبک‌های زندگی و به طور کلی بر «از جا کنده‌گی فرهنگ» (جدایی از سرزمین) تاکید دارد. یکی از پرسش‌های اساسی در این مورد همواره این بوده است که آیا پدیده جهانی شدن در عرصه فرهنگ منجر به یکنواختی و همسانی فرهنگ‌ها می‌شود و یا موجب بروز تنوعات جدید فرهنگی می‌گردد. در این مورد، مثلاً در بحث «آمریکایی شدن» فرهنگ و آنچه که به واقع اما با طنز - «مک دونالدیزاسیون» و «کوکا کولایزاسیون» نامیده می‌شود، در واقع از یک نوع توسعه امپریالیسم فرهنگی در جهان سخن گفته و از این پدیده ابراز نگرانی می‌شود (Meyer:223-245).

یک گفتمان دیگر، به جای «جهانی شدن» بیشتر بر «یکپارچه شدن» تاکید می‌کند که البته لازم به یادآوری است که این موضوع از پیامدها و ملزومات جهانی شدن است و نه خود جهانی شدن.

ه - مسائل زیست محیطی جهانی شدن

پنجمین گفتمان جهانی شدن پیرامون بحث‌های زیست محیطی درباره جهانی شدن است، بحث‌هایی که در ضمن آنها بر سرنوشت مشترک همه انسان‌ها، آینده جوامع بشری و حفظ و بقاء آن به عنوان بخشی از اکوسیستم جهانی، تاکید می‌شود. در این گفتمان از یکسو به غارت و تخریب منابع حیاتی کره زمین و بر هم خوردن و نابودی محیط طبیعی به دست بشر و علیه خود توجه می‌شود. بحث‌هایی که در ابتدا در باشگاه رم و در سال ۱۹۷۲ مطرح شد و موضوع «توسعه متناسب» را پیش آورد. این گفتمان از سوی دیگر به مسئله جمعیت و مسائل آتی مرتبط با آن عنایت دارد. علاوه بر این، بحث کمبود آب، آلودگی و فساد هوا، دریاها و محیط‌های طبیعی، مسائلی از قبیل گرم‌تر شدن کره زمین و پیامدهای آن برای بشریت، مسئله انتشار گازهای سمی و گلخانه‌ای و ایجاد سوراخ در لایه ازن و اثرات مضر آن بر زندگی انسان‌ها و بالاخره مسائلی که در رابطه با جو زمین و تسخیر فضا مطرح می‌شود، همه و همه، بحث جهانی شدن را از زاویه مسائل زیست محیطی پیش می‌کشند و همگی،

مسئله جهانی شدن را در ابعاد فراملیتی آن و سرنوشت مشترکی را که برای انسان‌های کره زمین رقم خواهد زد مورد بحث قرار می‌دهند.

تمامی پنج گفتمانی که شرح داده شد، سه نوع چالش را در ارتباط با جهانی شدن مطرح می‌سازند که توضیح آن بحث جداگانه‌ای را طلب می‌کند. در اینجا صرفاً به رئوس مطالب اشاره می‌شود. نخستین چالش، به جنبه شناختی موضوع مربوط می‌شود. در اینجا است که می‌باید چارچوب نظری و مفاهیم مرتبط با جهانی شدن تصریح شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. این چالش است که همه دانشمندان و صاحب‌نظران جهان و عالمان اجتماعی می‌بایست در آن مشارکت داشته باشند. دومین چالش به «جنبه مدنی»^۱ جهانی شدن و اینکه در قالب این پدیده تا چه حد مردم سراسر جهان را به عنوان «شهروند سراسر جهان» (حقوق بشر) شناخته می‌شوند، باز می‌گردد و بالاخره، سومین چالش به چگونگی شکل‌گیری نظام جدید جهانی (خود به خودی یا برنامه‌ریزی شده آن) و نیز میزان تحقق ابعاد آن مربوط می‌شوند.

برخی از صاحب‌نظران، جهانی شدن را با عنایت به ظهور واقعی «سرمایه فراملی» که از محدوده کشوری خاص منفک شده و افزایش تحرک جهانی سرمایه که از سلطه دولت ملی آزاد شده، تعریف می‌کنند. دگرگونی‌هایی که در فن‌شناسی و فن‌آوری اتفاق افتاده و به خصوص دگرگونی‌های اساسی و انقلابی در تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، بر بازاریابی، حمل و نقل، مدیریت و خود کار شدن و امثال آن اثر گذاشته و تحرک جهانی را تکمیل نموده و سازمان تولید جهانی را به صورت زنجیره‌ای در آورده است که با توجه به سنجش تمامی عوامل، تحقق هزینه تمام شده سود را امکان‌پذیر ساخته است.

تجدید بنای همه جانبه و عمیق دستگاه‌های تولیدی در سطح جهانی، تغییر در ماهیت کار انسانی و تقسیم کار چرخه‌های توزیع در مقیاس جهانی را موجب شده و بر جریان و حرکت قیمت و مصرف نیز اثر گذاشته است. این قسم نوسازی نظام سرمایه‌داری است که موجب دگرگونی‌هایی سازمانی و نهادین در نظام سرمایه‌داری کلاسیک می‌شود و به صورت‌بندی جدیدی از روابط میان سرزمین / فضا، تراکم سرمایه و قدرت منجر می‌شود. بدین‌سان، مرحله جدید سرمایه‌داری فراملیتی بر روی خرابه‌های مرحله نظام سرمایه‌داری ملی، به عنوان یک نظام اجتماعی استقرار می‌یابد که یک جنبه محوری این مرحله جدید، جانشین شدن سازمان اصلی سرمایه‌داری جهانی به عنوان شکل اصلی سازمان دهی

^۱ - Civil

اجتماعی، به جای دولت ملی است. از این پس، دولت ملی چهارچوب نهادین یا در برگیرنده فرایندهایی همچون تراکم سرمایه، صورت‌بندی طبقات اجتماعی و نیز توسعه نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

امروزه مردم در سپهرهای تضاد گونه و متنافری نسبت به مسئله «جهانی شدن» زندگی می‌کنند که می‌توان آن را از خصوصیات مرحله گذار از دولت ملت به یک نظام جهانی تعبیر کرد ما اگر بخواهیم دوران گذار را که بسیار طولانی شده است به سلامت پشت سر بگذاریم بایستی چند نکته را مورد توجه جدی قرار دهیم: نخست آنکه، با فراتر رفتن از عرصه منافع محلی و انفرادی و واکنش‌های منفعلانه، به نظام‌مندتر شدن جامعه و منافع اجتماعی در مقیاس جهانی فکر کنیم، چرا که مناسبات اجتماعی و اقتصادی ما هنوز قالب نظام‌مندی به خود نگرفته و به سطح استانداردهای جهانی نرسیده است. دوم، تلاش برای یافتن یک بینش جهانی، در حالی که فکر و اندیشه ما در یک سپهر محلی سیر می‌کند. سوم، اهتمام بر انعطاف‌پذیری و به روز بودن، به عنوان یکی از اصول قرار گرفتن در مسیر جهانی شدن. چهارم، مجهز شدن به دانش روز و بهره‌گیری از کارایی‌های آن دانشگاه، صنعت، تجارت، ارتباطات بین‌المللی و اقتصادی و فرهنگ، در عین حفظ سرمایه‌های اجتماعی با تکیه بر ابزارهای والای انسانی. به علاوه، اگر بخواهیم نسبت به رمز و راز و مؤلفه‌های جهانی شدن حتی در مراحل نخستین آن وقوف یابیم، باید آن چنانکه گیدنز گوشزد کرده است، به درستی آنها را شناسایی کرده و به عمل درآوریم. مؤلفه‌هایی نظیر: اعتماد، جدایی زمانی و مکانی، نظام‌مندی، تخصص و تقسیم کار، عقلانیت و منطقی ساختن امور، حرکت از خاص‌گرایی به عام‌گرایی، حفظ حقوق شهروندی در قالب منافع ملی، حفظ منافع ملی با دیدی جهان‌نگرانه (ر.ک: آنتونی گیدنز، ۱۳۷۷، فصل اول).

باید بپذیریم که فرایند جهانی شدن، در عین حال که تهدیدات و مخاطراتی به همراه دارد، می‌تواند امکاناتی را فرا روی ما بگشاید. اما بهره‌جستن ما از امکانات آن منوط به شناخت دقیق ابعاد این پدیده و نیز منفعل نبودن ما و مشارکت فعالانه و اثر گذار در این فرایند است.

امروزه قرارگرفتن در فرآیند جهانی شدن مستلزم داشتن تصویری درست از استانداردهای جهانی و تن دادن به میثاق‌ها و پیمان‌های بین‌المللی است در عین حفظ ارزش‌ها و سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی. شاید اگر مفهوم جهانی شدن به درستی فهمیده شود بتواند به خوبی ما را در چالش جهانی شدن وارد کند و بر مبنای آن قدمی در راه هماهنگی‌های فرهنگی در یک مقیاس جهانی برداشته شود. بهره‌مندی از ابزارها و وسایل جدیدی (نظیر وسایل ارتباط جمعی، ماهواره، کامپیوتر، اینترنت و ... که

در یک جامعه پیشرفته از کارآیی بالاتری برخوردار است و جذب و بهره بردن از امکانات جهانی از قبیل سرمایه‌های فراملی، توریسم، مبادله ارزش‌ها و کالاهای فرهنگی که اگر که این امکانات شناخته شود و به درستی در جای خود به کار گرفته شود، به خوبی می‌تواند ما را از مزایای جهانی شدن بهره‌مند سازد.

اگر بخواهیم در قالب جهانی شدن، دریابیم که چه می‌کنیم جایگاه محکمی در نظام جهانی داریم عرصه‌های صنعت و تجارت و دانش در مقیاس جهانی به روی ما باز می‌شود، امکانات سرمایه‌گذاری و توسعه در سطح جهانی فراهم شود، مبادلات علمی و فرهنگی مطلوب و هماهنگی داریم و می‌باید از شیوه‌های عمل و تصمیم‌گیری‌های محدود کننده و پارادایم‌های منطقه‌گرا و صرفاً محلی فراتر رویم و علاوه به مجهز شدن به دانش روز، خود را برای جهان آینده مجهز و آماده سازیم.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، جهانی شدن و حاکمیت ملی، هفته نامه آبان، سال اول، شماره ۴.
- خسرویاری، (۱۳۸۰)، جهانی شدن. جامعه اطلاعاتی، تهران: نشر آگاه.
- رابرتسون (۱۳۸۰)، جهانی شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۷۹)، پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات آگاه.
- فلاحی، محمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن و جنبش‌های اجتماعی، نشریه بنیان، شماره.
- قریشی، فردین (۱۳۸۱)، جهانی شدن و بازسازی اندیشه دینی در ایران، رساله دکتری.
- قزلباشی، محمدتقی (۱۳۷۹)، جهانی شدن، رویارویی با همزیستی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۴-۱۵۵.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پی آمدهای مدرنیته، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، راه سوم، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، (راه سوم و منتقدان آن).
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹)، «جهان رها شده، گفتارهایی درباره یکپارچگی جهانی»، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: انتشارات علم و ادب.
- نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، الگوی جهانی شدن، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۰)، منظومه پساملی و آینده دموکراسی، مجموعه جهانی شدن و آینده دموکراسی، ترجمه پولادی، تهران: نشر مرکز.

- Arrighi.Giovanni. 1994. The Long Twentieth Century. London Verso. b.
- (1996) Globalization : Nine Theses of our Epoch, Race and Class. A Case Study of Globalization Processes in the third.World: A transnational Agenda in Nicaragua. Global Society1997 (11) 1:P.P .61-92.
- Beyond Nation- State Paradigms: Globalization, Sociology, and the challenge of Transnational Studies, Sociological Forum, 1998. 13 (4) P.P 561-569.
- 2001. Social theory and Globalization, the Rise of Transnational State. Theory and Society ,30(2).
- Bairoch , Paul (June 2000), The Constituent Economic Principles of Globalization in Historical Perspective. International Sociology. Vol: 15 No: 2 P.P.197-214.
- Bartelson, Jems (June 2000), Three contents of Globalization. I.S Vol: 15 No:2 P.P.180-196.
- Burbach ,Roger and William I. Robinson .1999. The Fin de Siecle Debate: Globalization as Epochal Shift. Science and Society 63 (1) P.P.10-29.
- Diawara, Mamadou, (June 2000) Globalization, Development Politics and Local Knowledge. I.S. Vol: 15 No:2 P.P361-371.
- Giddens, Anthony, Runaway World, How Globalization is Reshaping our lives, London, 1999, Robertson R.(1992) Globalization, Social theory and Global Culture, London, Sage Publications.
- Goldfrank, Walter .2001. Theory and Society .30 (2):
- Hamilton, Gary G. Robert Feenstra et al (June 2000), Neither states, nor Markets. the Role of Economics Organization in Asian Development. I.S. Vol:15 No:2 P.P.288-305.
- Held, David, 1999, Global Transformation, Cambiopolity press, Profiles Books, London 1999.
- Held, David (June 2000). Regulating Globalization? Reinvention of Politics. I.S. Vol: 15 No:2 P.P. 394-408.

- Helvacio, Banu (June 2000). Globalization in the Neighbourhood. From the Nation-State to Bikent Center. I.S. Vol:15 No:2 P.P.362-342 .
- Ianni , O. (1992). A Sociedade Global. Rio de Janiro , Brasileria.
- Krungman .P (1996). Pop Internationalism. Cambridge , Mit Press.
- Laurell, Asa Cristina (June 2000). Structural Adjustment and the Globalization of Social Policy in Latin America. I.S. Vol: 15 No:2 P.P.306-325.
- Lundy, Patrica (1999). Fragmented Community Action or New Social Movement? I.S. 14.1.(March 1999), P.P.83-102.
- Mato, Daniel (June 2000). Transnational Networking and the Social Production of Representations of Identities by Indigenous Peoples Organizations of Latin America. I.S. Vol:15 No:2 P.P.343-360.
- Meyer, John. W (June 2000). Globalization Source and Effects on National states and Societies . I.S. Vol:15 No:15 , P.P.233-248.
- Prades, Jose A (1999). Global Environmental change and Contemporary Society." I.S. Vol:14 No:1 P.P.7-31.
- Robinson ,William , And Jerry Harris. (2000) , Towards a Global Ruling class? Globalization and the Transnational Capitalist Class, Science and Society, 64 (1) P.P.11-54.
- Robinson , William , I. 1996 a. Promoting Polyarchy: Globalization , U.S Intervention and Hegemony (Cambridge : Cambridge University Press).
- Salvador , Ginder and al, (1999). Cosmic Piety and Ecological Rationality I.S. Vol:14 No:1 P.P.59-82.
- Saskia , Sassen (June 2000). Terrority and Territoriality in the Global Economy I.S. Vol:15 No:2 P.P. 372-393.
- Sklair, Leslie .(2001). The Transnational Capitalist Class. London: Blackwell. Therborn, Goran (June 2000), Globalization, Dimensions, Historical waves, Regional Effects, Normative Governance, in I.S. Vol:15 No:2 P.P.149-150.

- Wai-Chung, Yeung, Hanry, (June 2000). Economic Globalization, Crisis and Emergence of Chinese Business Communities in Southeast Asia . I.S Vol: 15 No:2 P.P.266-287.
- Wallerstein, Immanuel (2000) Globalization or Age of Transition? Along term view of the trajectory of the world-system. I.S. P.P.249-265 .
- Wilenius, Markku. (1999) "Sociology, Modernity and the Globalization of Environmental change.Vol: 14 No:1, (March 1999), P.P.33-58.
- Wood, Ellen Meiksins (1999) UnHappy Families: Global Capitalism in a World of Nation-States Monthly Review (53) 3: P.P.1-12.